

جامعه‌شناسی و حیات اجتماعی انسان

در جهان معاصر، شناخت علمی جامعه و قوانینی که تغیر و تحول یا ترقی و تعالی اجتماعی را سبب میشوند بشدت مورد توجه بشردوستان بلند نظر، نویسندگان معارف‌پرور، سیاستمداران دوراندیش، و دانش پژوهان ترقیخواه قرار گرفته است. دانش‌ارجداری که راه شناخت خواص عمومی جوامع و قوانین تطور و تحول اجتماعی را روشن میسازد جامعه‌شناسی است، که از قرن نوزدهم ببعد بویژه از اوائل قرن بیستم، بموازات سایر علوم، بترقیات روز افزون ملل متریقی معاصر خدمت میکند. از عمر جامعه‌شناسی ایران، این دانش جوان، بیش از بیست و سه بهار نمیگذرد^۱. از اینرو اطلاعات و معلومات اجتماعی موجود که بر اساس مطالعات علمی استوار باشد در این زمینه بسیار ناچیز است و رفع عطش از تشنگان و خواستاران ترقی و تعالی کشور نمی‌نماید.

بیشك برای شناخت هر جامعه‌ای نخست باید خواص عمومی جوامع و سپس شرایط و مقتضیات و امکانات مخصوص جامعه مورد مطالعه را در نظر گرفت.

۱- در چهارمین جلسه سمینار بررسی مسائل اجتماعی که در اردیبهشت ماه ۱۳۴۱ در تهران تشکیل یافت، آقای دکتر صدیقی استاد دانشمند دانشگاه تهران اظهار داشت: «در مهرماه ۱۳۱۹ که بنده درس جامعه‌شناسی را در دانشگاه تهران شروع کردم حتی لفظ و عنوان جامعه‌شناسی در ایران باین نحو نبود، و آنرا علم الاجتماع می‌گفتند و در هفت دوساعت در تمام ایران و دانشکده‌ها تدریس میشد.»

با توجه به تحقیق مذکور، اینک ما، از این شماره، «شناخت علمی جامعه» را موضوع بحث قرار میدهم، و با روشی علمی بمطالعه خصوصیات و مقتضیات و شرایط اجتماعی میپردازیم، و برای تسهیل امر بحث امروز را بمطالعه در حیات اجتماعی انسان و روابط فرد و اجتماع اختصاص میدهم:

جامعه‌شناسی یا شناخت علمی پدیده‌ها و نهادهای
حیات اجتماعی انسان
 اجتماعی با مطالعه علمی «انسان در جامعه» و

تحقیق در حیات اجتماعی انسان معلوم میدارد که توازی و ارتباط همه جانبه‌ای میان زندگانی اجتماعی و حیات فکری و معنوی بشر وجود دارد، و تأثیر زندگی اجتماعی در پرورش و هدایت فکر و ذوق و تمایلات و عواطف انسانی بحدی است که بدون آن فرد سهم ناچیزی از تمدن و از آنچه «انسانیت» مینامیم خواهد داشت؛ و بقول دورکیم^۱ جامعه‌شناس فرانسوی، «اگر از آدمی آنچه را که در پرتو زندگانی بالاجتماع نصیبش شده بازستانند تا درجه جانوران تنزل خواهد یافت».

بیشک یکی از امتیازات مطالعات اجتماعی روشن کردن همین تأثیر شگرف اجتماع روی فرد و توجه بخصوصیات زندگانی بالاجتماع انسانی است.

جهان در نظر انسان پیش از آنکه طبیعت و پدیده‌های آن باشد در نخستین وهله جهان اجتماع است، و عبارت دیگر آدمی جهان خارج را از خلال دنیای اجتماع می‌بیند و می‌شناسد.

شخص نه تنها در اجتماع رفتار و اعمال خود را نسبت بدیگران و در ارتباط و با توجه بآنان تنظیم مینماید، بلکه در حالت انزوا و تنهایی نیز در نتیجه تأثیر پابرجائی که قبلاً اجتماع در افکار و عقایدش نهاده شخصیت و رفتار و اعمال خود را بمعیار قضاوت دیگران و باصطلاح بر حسب افکار و عقاید عمومی محیط خود می‌سنجد و ارزیابی میکند.

بگفته بیلز^۱: «من» حتی موقعیکه تنها است باز نوعی بازیگر اجتماعی است زیرا موجودی اجتماعی گردیده که درباره خود می اندیشد، و از خلال نقشها و ارزشها و نشانه‌های اجتماعی خود را ظاهر می‌سازد، و بمقتضای این نقشها و ارزشها و نشانه‌ها در جستجوی خویش است، و راه خود را می‌جوید و می‌یابد و عمل خود را تصویب می‌نماید یا محکوم می‌سازد.

بشر بر حسب محیطی که در آن زندگی میکند تغییر می‌یابد، و افکار وی تحت تأثیر همین محیط کیفیت خاصی پیدا میکند؛ و نه تنها در هر جامعه‌ای افکار و عقاید شخص جهت مخصوص و رشد معینی پیدا میکند بلکه افراد در جمعیتها و گروهها نیز بنحوی احساس و فکر و عمل میکنند که در خارج از گروه عیناً همانطور احساس و فکر و عمل نمی‌کردند.

گذشته از سرایت شادمانی، خشم، و نفرت که در میان مردم بصورت شور و شعف یا خشم و هیجان عمومی درمی‌آیند، و عبارت دیگر کم یا بیش بصورت انتقالی در میان مردم شیوع پیدا میکنند، عوامل اجتماعی بسیار زیادی نیز که تأثیرشان عمیقتر و پایدارتر بوده نفسانیات اشخاص را تغییر می‌دهند و یا آنان را بسوی هدف و سرمشقی هدایت می‌نمایند بر زندگی انسانی حکمفرما هستند. اینجا بی آنکه منکر آزادی انفرادی باشیم باید نقش مخصوص و مؤثر محیط را در نظر بگیریم. دور کیم می‌گوید: «من اجباری ندارم که با هموطنانم فرانسه حرف بزnm و یا اینکه پول رایج کشور را خرج نمایم، ولی جز این نمیتوانم بکنم. در صنعت هیچ چیزی نمیتواند مرا از ادامه و انجام کار با شیوه‌های کهن قرن گذشته باز دارد، ولی اگر بچنین عملی پردازم قطعاً متضرر خواهم شد.»

پس نه تنها باید با اهمیت تأثیر محیط توجه داشت بلکه اصل و منشاء این تأثیر

را بمنظور تعیین نیروی آن بخوبی شناخت. از طرف دیگر، امور اجتماعی نه تنها معلول نفسانیات فردی نیستند بلکه برعکس قسمت اعظم عقاید و افکار و تمایلات افراد زاده و پرورده محیط اجتماعی است.

قرنها در میان مورّخین قدیم مرسوم بود که بجای مطالعه و تحقیق در تاریخ حقیقی ملل و اقوام و شناخت علمی تمدّن و پیشرفت اجتماعات و تبدل و تحول جوامع بشری زندگانی شهریاران و جنگجویان و نام‌آوران اکتفا میکردند، و چنین تصور مینمودند که وقایع تاریخ منحصرأ ساخته و پرداخته آنانست. امروزه چنین نظری درباره اصالت فرد در جامعه و تاریخ مورد قبول نیست، و مورّخین دانشمند و محققین واقع بین هرگز زندگی ملتها و تطور و تحول جوامع و سیر و ترقی کلی انسانها را از نظر دور نمیدارند؛ و در مطالعات مربوط بشناخت بزرگان تاریخ و چهره‌های درخشان عالم دانش و ادب و فلسفه و سیاست و هنر نیز در پی کشف موجبات و عوامل و نیروهای اجتماعی و اقتصادی و صدها علل دیگر میروند، تا به بینند کدام علل و عوامل و شرایط و موقعیتها است که این «شخصیتها» را بوجود آورده، پرورش داده، و بالاخره آنانرا برتری و ارتقا بخشیده و یا از اوج قدرت و حشمت پائین کشیده است؛ مثلاً کدام شرایط و مقتضیات و عوامل ناپلئون را فاتحانه تا قلب روسیه جلو رانده و باز کدام علل و عوامل در جزیره سنت هلن زندانیش ساخته است.

بدینترتیب نه تنها روشن میگردد که حوادث و حیات اجتماعی نتیجه مستقیم تمنیات و تمایلات فردی نیست بلکه ضمناً معلوم میشود که هر فرد متعلق بجامعه‌ای است که شرایط و امکانات آن، در حیات و وجدان فرد و رشد و تحول آن بی اندازه مؤثر است. از همینجاست که دانشمندان و جامعه‌شناسان معتقدند که نه تنها امور اجتماعی بلکه خود فرد نیز باید ضمن جامعه و در ارتباط با آن مطالعه شود؛ و بجای اینکه امور و حوادث اجتماعی نتیجه خواسته‌های فردی تصور شود باید خواسته‌های فردی نتیجه زندگی جامعه محسوب گردد.

مسئله نوابغ و بزرگان جهان بلندترین شاخه‌های پرثمر درخت انسانی هستند ولی بدون شک مطالعه رشد و نمو و باروری آنان بیرون از شرایط و امکانات محیط و قوانین آن غیرممکن می‌باشد. و در واقع قسمت اعظم نبوغ و موفقیت‌های نوابغ و بزرگان محصول مقتضیات و شرایط محیط اجتماعی و پرورده آنست. نبوغ نیوتن، پاستور، هوگو امری است قابل قبول؛ ولی انکار نمیتوان کرد که پانصدسال قبل از نیوتن یعنی زمانیکه چهل و نادانی قرون وسطی اروپا را زیر سایه‌های شوم خود گرفته بود و علوم و افکار پیشرفت و جنبشی نداشت و باصلاح زمینه و شرایط علمی برای پیدایش دانشمندان فراهم نبود، ظهور نیوتن‌ها و پاستورها غیرممکن بود. حتی دو قرن پیش از زمان هوگو سخنپرداز رمانتیک فرانسه، یعنی در دوره‌ای که قواعد کلاسیک بر اجتماع و ادب فرانسه حکومت میکرد، هیچ شاعر و نویسنده‌ای نمیتوانست برمانتیسیم یا آزادی هنرمند و نویسنده بیندیشد؛ لازم بود جنبشها و نهضت‌های علمی و فکری و اجتماعی قرن هیجدهم بنیانهای کهن را براندازد تا در قرن نوزدهم ضمن تأمین آزادیهای اجتماعی، آزادی هنرمند و نویسنده را نیز در زمینه هنر و ادب اعلام دارد، و پرچم این نهضت ادبی را بدست لامارتین‌ها، هوگوها، موسه‌ها، آلفرد دووین‌بی‌ها بدهد.

در واقع همچنانکه می‌بایست قرن‌ها فنون و افکار و علوم انسانی رشد و تحول و ترقی نماید تا زمینه برای کشفیات و ابداعات قرن هفدهم که آنرا «قرن نوابغ» نامیده‌اند فراهم شود، قرن‌ها سیر و تطور و تحول ادبی (بازاء و بموازات تحولات اقتصادی و دگرگوئی‌های اجتماعی) نیز لازم بود تا چهره‌های درخشان مکتب رمانتیسیم در عالم ادب هویدا گردد.

اگر نیوتن و پاستور و هوگو و صدها مکتشفین و دانشمندان قرون اخیر از لحاظ زمانی مثلاً در قرون وسطی و از لحاظ مکانی مثلاً در افریقای مرکزی بدنیا

آمده بودند هرگز در تاریخ بزرگان جهان باینچنین نامهایی برخورد نمیشد. پس افراد نه تنها پرورده محیط و معروض تأثیرات معاصرین خود هستند بلکه در مسیر وقایع و تحولات مداوم گذشته و حال واقع بوده تحت تأثیر آنها قرار دارند، و این رابطه ناگسستنی میان فرد و گذشته انسانها در افکار و اعمال شخص تأثیری بسزا دارد. فردی که در یک محیط و دوره معین زندگی میکند نه تنها از فرآورده‌های مغز و بازوی معاصرین خود استفاده مینماید بلکه از گنجینه افکار و آثار گذشتگان نیز بهره‌مند گردیده کم یا بیش زیر نفوذ و تأثیر آنها قرار میگیرد^۱.

بدین ترتیب هر فرد (یا نایب‌های) از هنگام تولد از محصولات فکری و هنری و عملی دیگران و از آن‌همه مزایای تمدن انسانی که وی در آن هنگام در تولید و تزئید آنها رنجی نبرده و نقشی نداشته است بفرآوانی برخورداری می‌گردد؛ و همین افکار و آثار و تجربیات و تمدن است که نسلهای متوالی انسانهای گذشته در فرام آوردن آنها قرنهاي متمادی رنجها برده و فداکاریها کرده‌اند.

پس بنا بر حقایق مذکور، این گفته پرمعنی را که «هر یکی از نوابغ سرمایه‌ای است که از طرف نسلهای متعدد گرد آورده شده است» نه تنها درباره بزرگان بلکه درباره تمام افراد انسانی باید صادق و مسلم دانست.

تأثیرات مهم اجتماع روی فرد یکی از مهمترین

هنرمند و اجتماع

موضوعات علوم اجتماعی است که میتوان آنرا

بروشنترین وجهی در رابطه‌ای که هنرمند و اجتماع را بهم می‌پیوندد مطالعه نمود،

۱- بهمین ملاحظه، گذشته از آنکه تمدن محصول فکر و عمل فرد نیست محصول جامعه‌ای بخصوص نیز شمرده نمیشود؛ و این، تلاشها و کوششهای پایان‌ناپذیر اجتماعات انسانی، و قرن‌ها سیر و تحول و پیشرفت کاروان تمدن بشری است که ما را بدین درجه از تمدن و ترقی رسانیده است.

و باملاحظه اینکه هر شاهکاری بنوبه خود نمونه‌آرجداری از تمایلات و افکار و احساسات و ذوق هنری اجتماع و محصول شرایط زندگانی مردمان و مبین درجه تمدن آنان در دوره‌ای بخصوص است، بی‌پوندهای ناگسستنی میان هنرمندان و اجتماع پی برد. اندک دقتی در آثار چهره‌های درخشان عالم هنر و ادب معلوم میدارد که هنرمندان و گویندگان و نویسندگان بزرگ که تحت تأثیر جامعه و مقتضیات اقتصادی و تحولات فکری و هنری آن بوده‌اند از جامعه الهام گرفته و بشیوه‌ای خاص فرهنگ اجتماع خود را در آثار خویش منعکس ساخته و تمایلات و ذوق اطرافیان و معاصرین خود را بازگو کرده‌اند؛ و بعبارت دیگر با الهام گرفتن از جامعه زبان گویای محیط خود گردیده‌اند. بالاتر از اینها رمز موفقیت و اشتیاق هنرمندان و بویژه نویسندگان در این بوده که آنان مبین رشد تاریخی اجتماع و خادم آن بوده‌اند.

مسئله موقعی که نویسنده و خواننده متعلق بیک جامعه معین باشند تمایلات و ذوق و افکار آنان برهم منطبق میگردد، و همین امر میتواند مؤید این اصل باشد که قسمت اعظم راز موفقیت هر گوینده و نویسنده، در تطابق تمایلات و ذوق آنان با تمایلات و ذوق مردمی که در آن محیط زندگی میکنند نهفته است؛ و برخلاف نظر برخی از ناقدین ادبی که اثر یا آثاری را محصول تنها فکر و ذوق و یا قدرت خلاقه فرد بخصوصی (بدون توجه بشرایط و مقتضیات و امکانات محیط طبیعی و اجتماعی) در نظر میگیرند، و برخلاف نظر گویندگان و نویسندگانی که کلام خود را نتیجه تنها فکر خود و یا محصول «سوزدل» خویش میدانند، روشن میگردد که نقش محیط در ایجاد شاهکارهای هنری عموماً و شاهکارهای ادبی خصوصاً بسیار مهم است، و هرگز نباید تأثیرات همه جانبه و مقاومت ناپذیر اجتماع را در عالم ادب از نظر دور داشت. بقول مادام دوستال نویسنده فرانسوی «چون ادبیات بلاغت یک جامعه است، باید دید نفوذ مذهب و آداب و رسوم و قوانین در آن تا چه اندازه است و نفوذ آن روی اینها تا چه حد میباشد.» مسلماً علاوه بر زبان (که خود پدیده انکار ناپذیر اجتماعی است)

و طرز تفکر يك جامعه، روش اظهار مطالب و شیوه نگارش و شرایط زیبایی کلام (اعم از نظم و نثر) از طرف اجتماع تحمیل و یا تلقین و تعلیم میشود؛ و عبارت دیگر هیچ نویسنده و شاعری بتنهائی مُبدع و مبتکر انواع نظم و نثر، و یا سخنسرایی بخصوصی نیست.

هنگامیکه بعضی از ادب‌دوستان، نویسنده و یا شاعری را بعنوان آفریننده شیوه ادبی مخصوصی در نثر و یا در نظم منظور میدارند. غالباً فراموش میکنند که نویسنده یا شاعر مزبور در دوران تحصیل خود و بعد از آن، پیش از آنکه افکار و تخیلات خویش را (که بنوبه خود دارای خصوصیات و نشانه‌ها و تأثیرات اجتماعی میباشد) در قالب نثر یا نظم بریزد، تحت تأثیر نویسندگان و شاعران سابق بوده است؛ و یا عبارت روشنتر هر گز شاعری که در نوع بخصوصی از شعر اشتهار می‌یابد مبتکر محض آن نوع شعر و کلام نمیشد.

ما «فردوسی طوسی را استاد در شعر داستانی و رزمی، خیام را هنرور در رباعی حکمی، انوری را توانا در قصیدهٔ فنی، نظامی را مثال باهر در شرح‌قصه‌ها و داستانهای عشقی، سعدی را استاد در غزل و نثر بدیع، مولوی را نمایندهٔ ارجدار مثنوی عرفانی، و حافظ را سخنپرداز در غزل عرفانی» میشناسیم، ولی هیچیک از این سخنپردازان نغز گوی در شیوه شعر و شاعری خود مبدع و مبتکر مطلق نبوده‌اند، نه حافظ غزل را بوجود آورده و نه خیام رباعی را؛ بلکه خود آنان نیز تابع اصولی بوده‌اند که جامعه ایرانی در آن دوره راجع بغزل و یا رباعی و یا سایر اقسام شعر بآنان تعلیم و یا تلقین مینموده و تکمیل اقسام شعر و توسعهٔ میدان هنر و ادب را از آنان انتظار داشته است. از اینرو با کمال اطمینان میتوان گفت که استادی و بلندی مقام شعرا و نویسندگان بزرگ مربوط به برآوردن این انتظار جامعه بوجه احسن بوده است نه در ابتکار و اظهار نظرات اصیل و فردی از طرف ایشان.

بیشک بالاتر از طبع شعرا، افکار و عقاید عمومی و مقتضیات فنون شعری زمان و یا قواعدی که رعایت آنها انواع مختلف سخن را مقبول مردم میگرداند مانع از آن بوده که شاعر و یا نویسنده‌ای مثلاً طرز غزلسرائی را بیکبار برهم زند و خود راهی دیگر در پیش گیرد و یا نوع ادبی بخصوصی را فی الفور بوجود آورد.

گذشته از قالب اشعار، در خود مطالب و موضوعات شاهکارهای ادبی نیز تأثیر عوامل اجتماعی زمان و مراسم و آداب معمول و مرسوم جامعه، و اعتقادات مردم و سنن باستانی کاملاً مشهود است: در موضوعات اساسی که در رباعیات ختیم و یا غزلهای سعدی و حافظ و سایرین مورد بحث واقع شده‌اند بخوبی روشن است که اکثر این مطالب ملهم از کتب دینی سابق و یا آثار ادبی و تاریخی قبلی هستند، و یا حوادث ایام و طرز زندگی آنروز ایرانیان این مطالب و موضوعات را بآنان تلقین و تعلیم نموده است، و آنان نیز مانند اقران خود تحت تأثیر محیط مذهبی، ادبی، سیاسی، و بطور کلی نفوذ اجتماعی قرار داشته‌اند.

البته اصرار روی تأثیرات اجتماعی بهیچوجه مستلزم انکار «نقش انسان فعال» و کوششهای هنرمند و یا نویسنده نیست، و بویژه نباید فراموش کرد که هنرمندان و گویندگان و نویسندگان نیز بنوبه خود و با آثار و گفتار خویش در جامعه کم یا بیش مؤثر بوده‌اند، ولی تأثیری که اجتماع روی آنان و هدایت ذوق و افکار و گفتار و قلم آنان داشته بسیار مهم بوده است؛ و مخصوصاً تأثیر نسلهای گذشته در نشان دادن راه و روش و طرز کار هنرمندان و مؤلفین و سخنوران يك اصل انکار ناپذیر بوده و هست.

بیشک آنان که باغزلیات سعدی و حافظ آشنائی بیشتری دارند بخوبی میدانند که مضامین و موضوعات زیادی را میتوان ذکر نمود که میان آن دو مشترك است، و همچنین مطالب و مضامین بسیاری از اشعار این دو سخنپرداز نامی در اشعار گویندگان سلف بکار رفته است.

بدینترتیب میتوان نتیجه گرفت که شاعران و نویسندگان بزرگ نیز که نوابغ عالم ادب شمرده میشوند علاوه بر اینکه غالباً آئینه اجتماع و عصر خود بوده‌اند در الهام گرفتن از سخنسرایان و مؤلفین سابق و تقلید کلی یا نسبی و یا تقریبی از طرز بیان و سبک و مضامین اشعار قدما نیز بر اثر جبر عوامل اجتماعی و تمایل و ذوق عمومی مجبور بوده‌اند.

اگر درست دقت کنیم در می‌یابیم علت اینکه اشعار سخنپردازان نامی ایران در موضوعات «ناپایداری جهان»، «بی‌حاصلی عمر»، «مجبور بودن آدمی»، «لزوم غنیمت شمردن حال»... اینهمه در روح ایرانی مؤثر است و تا اعماق دل وی نفوذ میکند از آنجاست که ایرانی خود چنین می‌اندیشد، و بعبارت دیگر این اشعار جز زبان حال وی نیست.

بطور کلی اگر شاعران و نویسندگان بزرگ کشور ما و یاهر کشور و جامعه دیگر با موفقیت‌های فوق‌العاده‌ای رو برو گردیده‌اند و نوشته‌های آنان همچون ورق زر دست بدست گردیده است از آنجاست که اینان در آثار خود بی‌پایان مطالبی پرداخته‌اند که جامعه انتظار آنها را داشته‌اند، و اینان بهتر از هر کس دیگر جامعه را بخودش شناسانده‌اند. نه تنها آثار گویندگان و نویسندگان بزرگ مؤید حقیقت‌مد کوراست، بلکه خود هنرمندان واقع بین نیز کم و بیش متوجه آن بوده نقش ارجدار مقتضیات اجتماعی و خواسته‌های مردم را در ایجاد شاهکارهای هنری مهم شمرده‌اند. میکال آثر هنرمند و شاعر ایتالیائی در یکی از اشعار خود خطاب به مردم محیط خویش می‌گوید: «باچشمان زیبای شما نور دل انگیزی می‌بینم که دیدگان نابینایم دیگر توانائی دیدن آنها ندارند، پاهای شما مرا ببردن باری یاری می‌بخشند که پاهای عاجز و درمانده‌ام دیگر یارای کشیدن آنها را ندارند. باروح شما خود را در آسمانها می‌یابم و تمام اراده خود را در اراده شما متجلی می‌بینم. اندیشه‌های من از اعماق قلب

شما نشأت میگیرند و سخنانم از آوای شما برمیخیزند. اگر مرا بخود وا گذارید همچون مهبتابی که خورشید پرتو خود را از آن دریغ دارد دیگر فروغی نخواهم داشت .»

بطور خلاصه اشتراك در افكار و تشابه در احساسات و طرز زندگی مؤلفین و نویسندگان و شعرا و مردم محیط آنان مهمترین علل موفقیت در زیبایی کلام و بیان مطالب و ابراز عقاید و افکار بوده است؛ اینان از جامعه برخاسته و بزبان جامعه و برای جامعه سخن گفته اند .

بعلاوه تأثیر کورانهای فکری و فرهنگی زمان و «وحدت قیافه هر دوره هنری» را نیز میتوان در این مورد متذکر گردید. چنانکه بعضی از محققین و فلاسفه تاریخ بر این عقیده اند که: در هر دوره ای تمایل و طرز تفکری مخصوص پیدا میشود که با استفاده از افکار و عقاید و تجربیات گذشته فلسفه ای بخصوص و ادبیاتی ممتاز و هنری تازه و دانشی ارجدار بوجود میآورد، و با تجدید افکار مردم بطور تدریجی ولی اجتناب ناپذیر تمام آثاری را که آفریده مغز و بازوی انسانهاست تازگی میبخشد. هنگامیکه این هنر تمام آثار خود را تقدیم عالم انسانی نمود، موقعیکه این فلسفه تمام تئوریهای خود را در افکار جای داد، و زمانی که این دانش تمام کشفیات خود را بمنصه ظهور رسانید، آنوقت آن طرز تفکر جای خود را بطرز تفکری دیگر میدهد و دوری دیگر با فلسفه و ادب و علم و هنری که رنگی دیگر دارند آغاز میگردد .

ادبیات ایران در عصر سامانیان و غزنویان، همانند مردم ایران آن عهد، لباس بزم و یا خفتان رزم بتن میکند، در قرون پنجم و ششم هجری خرقة عرفانی میپوشد، و پس از حمله مغول و کشتار تیمور لباس عزا در بر مینماید و در ناپایداری جهان و جهانیان ندبه وزاری میکند؛ و بالاخره پس از انقلاب مشروطیت تحت تأثیر فرهنگ و ادب مغرب زمین شاپوی فرنگی بر سر میگذارد، و بدین ترتیب هماهنگ زمان و تحت

شرایط اجتماعی بسیر و تطور و تحول خود ادامه می‌دهد .
این بود نگاهی بحیات اجتماعی انسان و رابطه استواری که فرد و جامعه بویژه
هنرمند و اجتماع را بهم می‌پیوندند .
امید است در شماره آینده بتوانیم جامعه و جامعه‌شناسی و قوانین علم الاجتماع را
مورد بحث قرار دهیم .

تبریز - شهریورماه ۱۳۴۱